



پیغام عشق

قسمت نهمصد و بیست و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۱ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۶

یا نمی دانی که نور آفتاب

عکس خورشید برون است از حجاب

انگار تو نمی دانی که نور آفتاب، انعکاسی از خورشید فروزان است. یعنی ذهن که به نظر آفتاب می آید، در واقع انعکاسی از نور غیبی خداوند است. در اصل بیرون ذهن یک خورشیدی وجود دارد که این هشیاری جسمی را منعکس می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۷

نور، این دانی که حیوان دید هم

پس چه گرمنا بود بر آدمم؟

اگر این انعکاس نور یا هشیاری جسمی را اصل نور می دانی، حیوان هم توانایی دیدن چنین نوری را دارد. پس آیه گرمنا و گرمی داشت خداوند برای چه آمده؟ [به عبارتی دیگر انسان به صورت هشیاری در خشکی ذهن و در دریای فضای یکتایی هر لحظه می تواند با فضاگشایی از غذای نور روزی بخورد.]

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

«و ما فرزندان آدم را بس گرمی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکوبها سوار کردیم و ایشان را از غذاهای پاکیزه‌ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان برتری بخشیدیم.»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

خانه‌ای را کِش درِیچه‌ست آن طرف

دارد از سیران آن یوسف شرف

خانه‌ای که در آن روزنی به سمت نور یا خداوند وجود داشته باشد، از جنب و جوش آن نور زندگی بخش دارای شرف و بزرگی و شادی می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵

هین درِیچه سوی یوسف باز کن

وز شکافش فُرجه‌ای آغاز کن

*فُرجه: تماشا، فضاگشایی

به هوش باش و به سوی یوسف یا خداوند روزن را باز کن و از این شکاف با فضاگشایی شروع به تماشای نور زندگی و عشق‌ورزی کن تا از جنس خداوند شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۶

عشق‌ورزی، آن درِیچه کردن است

کز جمال دوست، سینه روشن است

عشق‌ورزی همان باز کردن درِیچه درون با فضاگشایی است چرا که از جمال نور خداوند مرکز انسان روشن می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس همواره روی معشوقه نگر

این به دستِ توست، بشنو ای پدر

پس همواره از طریق فضاگشایی به سوی خداوند یا زندگی رو بیاور و از انجام کارهایی که به نظر ذهن مقبول است، پرهیز کن. پدر جان، این پند را بشنو که برداشتن اولین قدم در این لحظه با فضاگشایی به دست توست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۲۰

چراغی است تمییز در سینه روشن

رهاند تو را از فریب و دغایی

*دغا: حيله

در سینه انسان به واسطه مرکز عدم و فضاگشایی چراغی روشن می‌شود که روشنایی این چراغ انسان را از فریب و حيله‌گری من‌ذهنی نجات می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۳

هر جا خیال شه بود باغ و تماشاگه بود

در هر مقامی که روم بر عشرتی برمی‌تنم

هرجایی که در آن خیال شاه یا خداوند باشد، یعنی هر مرکزی که با فضاگشایی از هشیاری عدم استفاده می‌کند، به مانند باغ و تماشاگه است. بنابراین در هر مرحله‌ای از سیر و سلوک که باشم در حال تجربه یک حال خوب و یک زندگی هستیم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۳

درها اگر بسته شود زین خانقاه شش‌دری

آن ماه‌رو از لامکان سر در کند در روزنم

اگر درهای این خانقاه شش‌دری یعنی جهان مادی، در نتیجه بی‌عقلی خودم به روی من بسته شود، آن ماه‌رو یا خداوند با فضاگشایی از روزن عدم به من کمک خواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۸۱

سیر جسمانه رها کرد او کنون

می‌رود بی‌چون نهان، در شکل چون

دقوی که در این‌جا نماد انسان است سیر جسمانه یعنی حرکت در ذهن از وضعیتی به وضعیت دیگر را رها کرد و در عین حال که جسم داشت با هشیاری بی‌فرم در فضای گشوده‌شده نهان در درونش به سوی خدا حرکت کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۸۲

گفت: روزی می‌شدم مشتاق‌وار

تا بینم در بشر انوار یار

دقوی گفت: روزی مشتاقانه می‌روم تا با فضاگشایی در بشر نور خدا را بینم و از زندان ذهن که فقط هم‌هویت‌شدگی‌ها را می‌بیند خلاص شوم. [هرچه فضا را باز می‌کنم تا زندگی با قضا و کن‌فکان روی من کار کند، بیش‌تر به نور خداوند زنده می‌شوم.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۸۳

تا بینم قَلْزُمی در قطره‌یی

آفتابی دَرَج اندر ذره‌یی

*قَلْزُم: در این بیت مطلق دریا منظور است.

تا با این فضاگشایی و عدم کردن مرکز بتوانم دریای حضور را در قطره من‌ذهنی بینم و آفتاب بزرگی که در ذره ناچیز درونم نهان است با باز کردن روزن و کار کردن زندگی، طلوع کند. [به عبارتی دیگر درون انسان یک فضای بی‌نهایت وسیع وجود دارد که می‌تواند با فضاگشایی به این بی‌نهایت خداوند زنده شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

آفتابی درخشان در درون ذره کوچک و حقیر من‌ذهنی پنهان شده‌است که در اثر برداشتن قدم درست در این لحظه و پرهیز و فضاگشایی، این ذره، دهان گشوده و آفتاب درون از مرکز انسان طلوع می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۱

ذره ذره گردد افلاک و زمین

پیش آن خورشید، چون جَست از گمین

*گمین: نهانگاه، گمینگاه



وقتی خورشید حضور با فضاگشایی و عدم مقاومت از درون ذهن طلوع می‌کند، کائنات و هرچه که درون انسان است در اثر تابش این نور ذره‌ذره شده و به بی‌نهایت خداوند زنده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۲

این چنین جانی چه در خورد تن است؟

هین بشو ای تن از این جان هر دو دست

چنین وجود بی‌نهایتی که توانایی زنده شدن به خداوند را دارد کجا در خور اسیر شدن در این ذهن است؟ ای من ذهنی که در جسم اسیری از این جان بی‌نهایت انسان دست بردار و غل و زنجیرت را از بال و پر هشیاری باز کن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۳

ای تن گشته وثاق جان، بس است

چند تاند بحر در مشک نشست؟

*وثاق: اتاق، خرگاه

*تاند: می‌تواند

ای من ذهنی که با ایجاد ترس و درد و خشم، مانند اتاقی باعث حبس جان خدایی شده‌ای، دیگر این محبوس بودن بس است. دریای وسیع درون و بی‌نهایت خداوند تا کی می‌تواند در مشک کوچک ذهن جا شود؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۱۹

آفتابی در سخن آمد که خیز

که برآمد روز، برجه، کم ستیز



خداوند مانند آفتابی که طلوع می‌کند و پیام پایان شب و آغاز روز و بیداری را می‌دهد، با تو شروع به سخن کرده و می‌گوید شب ذهن تمام شده و روز آمده، پس از همانیدگی‌ها بیرون بجه. من می‌خواهم از مرکز طلوع کنم. فقط کافیست دست از مقاومت و ستیزه برداری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۰

تو بگویی: آفتابا کو گواه؟

گویدت: ای کور از حق دیده خواه

تو به عنوان من ذهنی به آفتاب که نماد خداوند است می‌گویی: «گواه تابش تو کجاست؟» و به دنبال یک دلیل ذهنی هستی. اما او به تو می‌گوید ای کور از خداوند چشم عدم‌بین بخواه تا در روز روشن به دنبال چراغ نگردی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱

روز روشن، هر که او جوید چراغ

عین جُستن، کوریش دارد بلاغ

*بلاغ: رسانیدن، دلالت کامل

هر کس در روشنایی روز به دنبال چراغ بگردد، دلیل بر کور بودن اوست. یعنی انسانی که با مقاومت و درد کشیدن در برابر آفتاب حضور سعی در روشن نگه داشتن چراغ ذهن کند، واضح است که نسبت به نور عدم کور است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۲

ور نمی‌بینی، گمانی برده‌ای

که صباح‌ست و، تو اندر پرده‌ای



اگر واقعاً به نور عدم بینا نیستی و از خواب ذهن بیدار نشده‌ای با شک و گمان و یا از گنج حضور و مولانا شنیده‌ای و تصور کرده‌ای که صبح شده است، تو هنوز در پشت پردهٔ همانیدگی‌ها هستی و در حجاب جهل پوشیده شده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۳

کوری خود را مکن زین گفت، فاش

خاموش و، در انتظارِ فضل باش

پس خاموش باش و حرف نزن چرا که وقتی شروع به حرف زدن می‌کنی کوری خود را فاش می‌کنی. بنابراین ذهنت را خاموش کن، فضا را باز کن و در انتظار فضل و بخشش و خرد ایزدی باش.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

در میانِ روز گفتن: روز کو؟

خویش رسوا کردن است ای روز جو

اگر در میان روز روشن که آفتاب حضور در حال تاییدن است به وسیلهٔ ذهن به دنبال نور باشی فقط نابینایی خود را فاش می‌کنی چرا که در تاریکی ذهن در جست‌وجوی نور هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جَدُوبِ رحمت است

وین نشان جُستن، نشانِ عِلَّت است

*جَدُوب: بسیار جذب‌کننده

*عِلَّت: بیماری



«صبر و خاموشی» یعنی سؤال نکردن، اشکال نگرفتن و پذیرش خود، جذب‌کننده شدید رحمت الهی است. و به وسیله ذهن به دنبال نشانی از زندگی گشتن نشانه بیماری است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

اَنْصِتُوا بِپَذِيرِ، تا بر جانِ تو

آید از جانان، جزای اَنْصِتُوا

فرمان اَنْصِتُوا را بپذیر و ذهنت را خاموش کن تا از جانان یعنی خداوند پاداش این ساکت بودن و فضاگشایی به تو برسد و جانت را زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۷

گَر نِخَوَاهِي نُكْسِ، پیش این طیب

بر زمین زن زَرّ و سَر را ای لیب

*نُكْسِ: عود کردن بیماری

*لیب: خردمند، عاقل

اگر نمی‌خواهی که بیماری من‌ذهنی به تو برگردد پس ای خردمند نزد این طیب، نزد خداوند تمام دارایت را که همانیدگی‌ها و عقل من‌ذهنی است بر زمین بزن و دور بینداز.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

تا به دیوارِ بلا نآید سَرش

نشنود پندِ دل آن گوشِ کرش



تا زمانی که سر من ذهنی با دردهای مخربش به دیوار بلا نخورده باشد، گوش گرش پند بزرگان را که پیغام غیبی است نمی‌شنود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقلِ جزوی، گاه چیره، گه نگون

عقلِ کلی، ایمن از ریبُ المنون

*ریبُ المنون: حوادث ناگوار

عقل جزوی یا عقل من ذهنی گاهی در کارها پیروز و گاهی هم سرنگون می‌شود، اما عقل کلی یا عقلی که کائنات را اداره می‌کند با فضاگشایی و مرکز عدم به انسان کمک می‌کند. این عقل در برابر حوادث ناگواری که برنده شک من ذهنی هستند، ایمن است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۶۷

یا منافق‌وار عذر آری که من

مانده‌ام در نفقه فرزند و زن

یا اگر نخواهی بیدار شوی، از من ذهنی خلاص شده و هیچ اقدامی هم نمی‌کنی، مانند منافقان به زبان تملق می‌کنی و عذر می‌آوری که بله من گرفتار هزینه فرزند و همسر هستم و الا به راه تو می‌رفتم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۶۸

نه مرا، پروای سرخاریدن است

نه مرا، پروای دین‌ورزیدن است



من نه وقت سرخاراندن دارم و نه وقت دین ورزیدن، فضاگشایی و باز کردن روزن. پولم نمی‌رسد و در کار خودم مانده‌ام.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۶۹

ای فلان، ما را به همّت یاد دار

تا شویم از اولیا، پایانِ کار

آن‌ها می‌گویند ای فلانی یعنی ای کسی که استاد معنوی هستی مانند مولانا، تو نفست پاک است و همت والا داری، پس برای ما دعایی کن تا سرانجام جزو اولیا باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۰

این سخن، نه هم ز درد و سوز گفت

خوابناکی هرزه گفت و، باز خفت

چنین انسانی حتی درخواست دعا کردنش هم از روی درد و سوز دلش نیست و از اعماق وجودش طالب تغییر نیست بلکه مانند انسان خواب‌آلودی است که ناگهان از خواب بیدار می‌شود و یک حرف بی‌ربط و پریشانی می‌زند و دوباره به خواب می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۱

هیچ چاره نیست از قوتِ عیال

از بُن دندانِ کُرمِ کسبِ حلال

*از بُن دندان: از صمیمِ دل



باز هم می‌گویند من هیچ چاره‌ای ندارم جز این که برای خانواده‌ام غذا تهیه کنم. برای این کار تا آن جا که جان دارم جهت کسب روزی حلال تلاش می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۲

چه حلال؟ ای گشته از اهل ضلال

غیر خون تو نمی‌بینم حلال

*ضلال: گمراهی

می‌گویند ای کسی که اهل گمراهی هستی، مشغول کدام کسب حلالی هستی؟ غیر از ریختن خون تو یا مردن نسبت به من ذهنی هیچ چیز دیگر برای تو حلال نیست. [کار حلال آن است که با باز کردن روزن، خرد زندگی به آن بریزد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۳

از خدا چاره‌ستش و، از لوت، نی

چاره‌اش است از دین و، از طاغوت، نی

*لوت: غذا، طعام

*طاغوت: سرکش، متجاوز، هر معبودی جز خدا

چنین انسانی از خداوند می‌تواند بگذرد اما از همانیدگی‌ها که غذایش است نمی‌تواند. از دین یا عدم کردن مرکز و فضاگشایی می‌تواند بگذرد اما از معبودهای دروغینی چون من‌ذهنی‌اش نمی‌گذرد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۴

ای که صبرت نیست از دنیای دُون

صبر چون داری ز نِعَمِ الْمَاهِدُونِ؟

*دُون: پست، نازل

«ای کسی که نمی‌توانی از این دنیای پست خودداری کنی، چطور می‌توانی بر دوری از خداوندی که بساطِ زمین را گسترده است صبر کنی؟»

ای کسی که نمی‌توانی از این دنیای پست و همانیدگی‌هایش خودداری کنی، چطور می‌توانی بر دوری از خداوندی که بساطِ زمین را گسترده است صبر کنی؟

قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۴۸

«وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ.»

«و زمین را بگسترانیدیم، پس ماییم نیکو گسترندگان.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۵

ای که صبرت نیست از ناز و نعیم

صبر چون داری ز اللهِ کریم؟

ای کسی که از ناز و نعمت نمی‌توانی چشم پوشی کنی. چطور می‌توانی از خداوند بخشنده بگذری؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۶

ای که صبرت نیست از پاک و پلید

صبر چون داری از آن کین آفرید؟

ای کسی که در برابر هر پاکی و پلیدی یا همین من‌ذهنی صبر نداری و مدام می‌خواهی ذهن را فعال نگه‌داری، چگونه در برابر کسی که همهٔ این نعمت‌ها را آفریده می‌توانی صبر کنی؟

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: آزاده

گوینده: سمانه

منابع: برنامه ۹۳۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۱ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۵

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق

در غم و اندیشه مانی تا به خلق

زیرا زمانی که تو حتی یک لحظه به دور از انسان‌های دیگر و تنها بمانی، تا گلویت غرق در اندوه و رنج فرو خواهی رفت و غم و اندیشه همانیده سراسر وجود تو را فرامی‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

این تو کی باشی؟ که تو آن اوحدی

که خوش و زیبا و سرمست خودی

چگونه ممکن است که این هویت دروغین ذهنی که به محض تنها ماندن دچار غصه و غم می‌شود، هویت حقیقی تو باشد؟ بلکه حقیقت وجود تو آن ذات یکتایی است که ذاتاً خوش و زیبا و سرمست است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹

جمله خَلقان، سُخره اندیشه‌اند

ز آن سبب خسته‌دل و غم‌پیشه‌اند

همه انسان‌ها زیر سلطه فکری خود هستند، مدام با افکارشان به این سو و آن سو کشیده می‌شوند و مسخره اندیشه‌های همانیده خود هستند، به همین دلیل نیز افسرده و اندوهگین بوده، مرکزشان زخمی و کارشان غم خوردن است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۲۶

حس‌ها و اندیشه بر آبِ صفا

همچو خس بگرفته روی آب را

همانگونه که خس و خاشاک، بر روی آبِ زلال می‌نشینند و آن را می‌پوشاند اندیشه‌های همانیده نیز روی اقیانوس زندگی را می‌پوشاند و بر آن حجابی می‌کشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶

عشق تو چون درآمد، اندیشه مُرد پیشش

عشق تو صبح صادق، اندیشه صبح کاذب

خداوندا، وقتی فضا را باز کردم عشق تو آمد، بنابراین اندیشه‌های همانیده مُردند، حال من پایدار گشت و به تو زنده شدم.

عشق و یکی شدن با زندگی از طریق فضاگشایی «صبح صادق» و اندیشه‌های همانیده، رفتن به ذهن و هشیاری جسمی «صبح کاذب» است. [شب که می‌رود در ابتدا به‌نظر می‌رسد صبح فرارسیده، ولی بعد از آن هوا دوباره تاریک می‌شود که آن را صبح کاذب می‌گویند. در قدیم کاروان‌ها در صبح کاذب حرکت می‌کردند. ما انسان‌ها نیز در صبح کاذب که نماد من‌ذهنی‌ست حرکت می‌کنیم، دزد به ما زده و در درد و گرفتاری هلاک می‌شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۹۲

فکر و اندیشه‌ست مثلِ ناودان

وَحی و مکشوف است ابر و آسمان

*وَحی: کلامی که ادراک آن از حواس ظاهری آدمی پوشیده است. در لفظ به معنی اشاره سریع و پنهان است.



*مکشوف: مکاشفاتِ روحی، الهاماتِ ربّانی

فکر و اندیشه همانیده مانند ناودان و آب گل‌آلود است، یعنی عقل جزوی و آن چیزی که انسان پس از ورود به ذهن احساس می‌کند سبب جنگ و دعوا بین انسان‌ها شده و به درد نمی‌خورد، اما آن فکر و اندیشه‌ای که با فضاگشایی از طرف زندگی به دل انسان می‌آید، وحی و الهام الهی بوده، مانند ابر و آسمان است و راه‌حل چالش‌هایش را نیز دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۰۷

هرچه اندیشی، پذیرای فناست

آنکه در اندیشه ناید، آن خداست

تو با ذهنت درباره هر چیزی اندیشه کنی آفل و گذرا است و آن کسی که در حیطه فکر انسان‌ها در نمی‌آید و اندیشه نمی‌تواند آن را بشناسد آن خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۰

چون غبارِ نقش دیدی، باد بین

کف چو دیدی، قُلْزَمِ ایجاد بین

*قُلْزَم: دریا

تو که گرد و غبار همانیدگی و درد را دیدی، باد که نماد نیروی زندگی است را هم ببین که آن‌ها را در تو ایجاد می‌کند. تو که کف، فکر، حس و آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد را دیدی، دریای پدیدآورنده آن را نیز ببین.

[به بیانی دیگر اگر من ذهنی را می‌بینید، نگویید که من این من ذهنی هستم، بلکه آن نیرویی که آن را ایجاد کرده است یعنی خداوند و خودتان به‌عنوان امتداد او را نیز شناسایی کنید].



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۲

عشق و ناموس، ای برادر راست نیست

بر درِ ناموس ای عاشق مایست

*ناموس: در اینجا به معنی آبروی تصنعی من ذهنی است.

ای انسان، عشق که به معنی فضاگشایی، باز کردنِ روزنِ درون و یکی شدن با خدا است با خودبینی و داشتن ناموس بدلی من ذهنی جور در نمی‌آید، پس هیچ‌گاه بر در ناموس و آبروی بدلی من ذهنی که بر اساس می‌دانم تشکیل شده است نایست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

وقت آن آمد که من عریان شوم

نقش بگذارم، سراسر جان شوم

وقت آن رسیده است که من لباس همانیدگی‌ها را در بیاورم، برهنه شوم و من ذهنی را دور بیندازم، فضا را باز کنم، نقش من ذهنی را ترک گویم و سراسر جان شده و از جنس خدا شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۴

ای عدو شرم و اندیشه بیا

که دریدم پرده شرم و حیا

ای فضای گشوده‌شده که دشمن شرم، حس حقارت، شک، تقلید و اندیشه‌های همانیده من ذهنی هستی، بیا که من پرده ناموس و حیای من ذهنی را که مانع زنده شدن به زندگی است با کمک تو پاره کرده‌ام.



حدیث

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ.»

«شرم، بازدارندهٔ ایمان است.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

کی تراشد تیغ، دستهٔ خویش را

رو، به جراحی سپار این ریش را

مثلاً کی چاقو، دسته خود را می تراشد؟ یعنی من ذهنی نمی تواند خودش، خودش را از بین ببرد، بنابراین برو این مرض خود را به یک جراح ماهری مثل مولانا بسپار تا مرض همانیدگی تو شفا یابد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۳

بر سر هر ریش جمع آمد مگس

تا نبیند قبح ریش خویش کس

*ریش: زخم، جراحت

*قبح: زشتی

بر سر هر زخمی، مگس ها جمع می شوند و آن زخم چنان از وجود مگس ها، پوشیده می شود که هیچ کس نمی تواند زشتی زخم را مشاهده کند. به بیانی دیگر من ذهنی یک زخم است و دردها و فکرها، مگس هایی هستند که بر سر آن جمع می شوند تا ما زشتی این زخم را نبینیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۴

آن مگس، اندیشه‌ها و آن مالِ تو

ریشِ تو، آن ظلمتِ احوالِ تو

آن مگس‌ها در واقع اندیشه‌های هم‌هویت‌شده‌ی تو هستند که مربوط به مال و متعلقات تو می‌باشد و آن زخم، تاریکی احوالت در من ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا

که ز وهم دارم است این صد عَنا

*عَنا: رنج

با فضاگشایی متوجه شدم که من به‌عنوان هشیاری که امتداد خدا و از جنس شادی بی‌سبب است، در این جهان نمی‌توانم چیزی داشته باشم که حالم را بهتر و مرا خوشحال و خوش‌بخت کند، من ذهنی من توهم داشتن همانیدگی‌ها را دارد و می‌گوید اگر چیزهای این جهانی را داشته باشی خوش‌بخت می‌شوی، درحالی‌که توهم داشتن و همانیده شدن با آن‌ها برای من هزاران درد به‌وجود آورده است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۷

مرغ، بر بالا پَران و سایه‌اش

می‌دود بر خاک، پَران مرغ‌وش

پرنده‌ای بر اوج آسمان به پرواز در می‌آید و سایه‌اش روی زمین می‌افتد.



[به عبارتی من ذهنی و فکرهای همانیده ما که مدام به دنبال آن می‌رویم سایه من اصلی ما است که زمینی نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۸

ابلهی، صیاد آن سایه شود

می‌دود چندانکه بی‌مایه شود

یک صیاد ابله‌ی سایه پرنده را می‌بیند و درصدد شکار آن برمی‌آید و آن قدر دنبال آن می‌دود که همه توان خود را از دست می‌دهد.

[صیاد ابله نماد انسانی است که در این لحظه قدم اول را بد می‌دارد، یعنی با فضا بندی جسم‌ها را به مرکزش می‌آورد و تبدیل به سایه که همان من ذهنی است می‌شود و آن قدر به دنبال سایه فکرهایش می‌دود تا تمام بدنش، افکار و احساساتش خراب شده، بی‌مایه می‌شود و زندگی‌اش از بین می‌رود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۹

بی‌خبر کآن عکس آن، مرغ هواست

بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست

آن صیاد یادش نمی‌آید و بی‌خبر از این است که این سایه، عکس آن پرنده‌ای است که در آسمان پرواز می‌کند، او نمی‌داند که اصل آن سایه در کجاست.

[درحقیقت آن پرنده، من اصلی ما است و وقتی به صورت حضور ناظر عقب بکشیم و مرکز را عدم کنیم متوجه می‌شویم که این من ذهنی فقط سایه آن است.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۰

راست گفته است آن سپهدارِ بشر

که هر آنکه کرد از دنیا گذر

سپهسالارِ بشر یعنی حضرت رسول فرموده است که هر کس از دنیا رد شود و برود.

[ادامه معنا در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۱

نیستش درد و دریغ و غبنِ موت

بلکه هستش صد دریغ از بهرِ فوت

*غبن: زیان آوردن در معامله، زیان دیدن در داد و ستد

هر کسی که از این جهان می‌رود دچار درد و حسرت نمی‌شود و برای مرگش و رفتن از این جهان افسوس نمی‌خورد،

بلکه حسرت او برای تلف کردن فرصت‌ها است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۲

که چرا قبله نکردم مرگ را؟

مخزنِ هر دولت و هر برگ را

و با خود می‌گوید: چرا من مُردن نسبت به من ذهنی و همانیدگی‌ها و زنده شدن به زندگی را که گنجینه هر چیز باارزشی

در این جهان و هر نیک‌بختی و نوایی است، مورد توجه قرار ندادم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۳

قبله کردم من همه عمر از حَوْل

آن خیالاتی که گم شد در آجَل

*حَوْل: لوچی، دوبین شدن، در اینجا مراد دیدِ واقع بینِ نداشتن است.

در تمام طول عمر با دوبینی و بدبینی من ذهنی، خیال‌بافی و توهمات ذهنی و فکرهای همانیده را قبله خود قرار دادم که با فرا رسیدن مرگ همه آن خیالات محو و نابود شد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۴

حسرتِ آن مُردگان از مرگ نیست

ز آنست کاندِر نقش‌ها کردیم ایست

حسرت کسانی که مرده‌اند به خاطر مرگ نیست، بلکه حسرت آنان بدین جهت است که می‌گویند ما در نقش‌های همانیده متوقف شدیم و در حالی که می‌توانستیم به بی‌نهایت خدا زنده شویم از جنس من ذهنی بودیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۵

ما ندیدیم اینکه آن نقش است و کف

کف ز دریا جُنبد و یابد علف

ما به علت دیدن از طریق هشیاری جسمی، متوجه این حقیقت نشدیم که نقش‌های ذهنی و همانیدگی‌ها توهمی بوده و مثل کف‌های روی دریا است، کف همانیدگی و من‌ذهنی زندگی ندارد بلکه از دریای یکتایی پدید می‌آید و غذایش را از آن می‌گیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

نفس یعنی من‌ذهنی و شیطان یعنی نیروی همانیدگی و درد در جهان بیرون که عدم را نمی‌شناسد، هر دو در اصل از یک جنس بوده‌اند، اما به دو صورت خودشان را نشان داده‌اند، یکی به صورت من‌ذهنی در انسان و دیگری هم خود شیطان.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند

بهر حکمت‌هایش دو صورت شدند

همان‌طور که فرشته یعنی فضای گشوده‌شده با عقل کل یک جوهر و یکی بوده‌اند اما به اقتضای حکمت الهی به دو صورت جلوه کرده‌اند، یکی در درون انسان است و دیگری هم که خداوند می‌باشد.

[هرموقع فضا بندی و مقاومت می‌کنیم زیر نفوذ شیطان هستیم و هر موقع با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و روزن را باز می‌کنیم زیر نظم خداوند هستیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۵

دشمنی داری چنین در سرّ خویش

مانع عقل‌ست و، خصم جان و کیش

تو در درون خود دشمنی هم‌چون من‌ذهنی داری که با همانیدگی و درد دوست است و مانع فعالیت عقل خوب زندگی بوده و دشمن روح و دین و ایمانت که دیدار خداست می‌باشد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۶

یک نَفَسِ حمله کند چون سوسمار

پس به سوراخی گریزد در فرار

این دشمنِ درونی که همان من‌ذهنی و فضای درد بوده و بدترین دشمن انسان است، در یک لحظه مانند سوسمار به مرکز انسان حمله می‌کند به او درد می‌دهد و فرار می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۷

در دل، او سوراخ‌ها دارد کنون

سَر ز هر سوراخ می‌آرد برون

من‌ذهنی و فضای درد به تعداد همانیدگی‌های انسان سوراخ‌هایی در مرکز او دارد و لحظه‌به‌لحظه سر خود را از سوراخی بیرون می‌آورد و از آن طریق درد ایجاد می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۸

نامِ پنهانِ گشتنِ دیو از نفوس

واندر آن سوراخ رفتن، شد خُنوس

*خُنوس: آشکار شدن و سپس بسیار پنهان گشتن

خُنوس به این معنی است که من‌ذهنی باعث ایجاد حالت‌های بد و افکار مخرب می‌شود و پس از به‌وجود آوردن درد، در سوراخی که در مرکز انسان فراهم کرده‌است، پنهان می‌شود و پنهان گشتنش چنان سریع است که هیچ‌کس نمی‌فهمد چه چیزی به او درد داده و چگونه پنهان شده است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۹

که خُنوسش چون خُنوسِ قُنْفُذست

چون سرِ قُنْفُذِ وِرا آمدُ شُد است

*قُنْفُذ: خارپشت

ظاهر شدن و پنهان گشتن من ذهنی و فضای درد درون انسان، مانند آشکار شدن و نهان گشتن سرِ جوجه تیغی است، چون جوجه تیغی گاهی سرش را بیرون می آورد، گاز می گیرد و دوباره پنهان می شود و کسی نمی تواند آن را ببیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۰

که خدا آن دیو را خَنَاس خواند

کو سر آن خارپُشتک را بماند

*خَنَاس: آشکار شونده و سپس بسیار پنهان شونده

به همین جهت خداوند در آخرین سوره قرآن کریم، یعنی سوره ناس، آن شیطان، من ذهنی و فضای درد را «خَنَاس» لقب داد، زیرا او مانند سرِ جوجه تیغی، گاهی آشکار و گاهی پنهان می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۱

می نهان گردد سرِ آن خارپُشت

دَم به دَم از بیمِ صیّادِ دُرُشت

*دُرُشت: خشن، ناهموار، حجیم



سر جوجه تیغی، دم به دم از ترس صیادِ بزرگ که نماد خداوند است پنهان می‌گردد. [اگر وقتی که انسان گرفتار درد می‌شود، فضا را باز کرده و مرکز را عدم نگه دارد و به صورت حضور ناظر حواسش به خودش باشد و به ذهنش نگاه کند، جوجه تیغی یا همان فضای درد درونش را می‌بیند بنابراین او نمی‌تواند او را دچار درد کند و زندگی او را بدزدد].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۲+۴

تا چو فرصت یافت سر آرد برون

زین چنین مگری شود مارش زبون

جوجه تیغی که نماد فضای درد است سرش را پنهان می‌کند تا در زمان ستیزه و مقاومت فرصتی پیش آید و سرش را بیرون آورد و یک قسمتی از دمِ مار که نماد زندگی ما است را به دهان بگیرد و بعد باز پنهان شود و بخوابد. به عبارت دیگر با این کار انسان مغلوب فضای درد شده، دچار افکار منفی و مخرب شود و درد و ستیزه و اوقات تلخی ایجاد کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳+۴

گر نه نفس از اندرون راحت زدی

رهزنان را بر تو دستی کی بُدی؟

اگر واقعاً من ذهنی از درون راحت را نمی‌زد و تو را گمراه نمی‌کرد، راهزنان، من‌های ذهنی بیرونی، چگونه می‌توانستند بر تو غلبه کنند و به تو دسترسی داشته باشند؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۴+۴

زان عوانِ مُقتَضی که شهوت است

دل اسیرِ حرص و آز و آفت است



*مقتضی: خواهش گر

بر اثر تلاش آن مأمور خواهش گر یعنی من ذهنی که بر اساس شهوت همانیدگی‌ها و سبب‌سازی و نظم ذهن حرکت می‌کند، دل و مرکز انسان اسپرِ حرص و آز و آفت می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

زان عَوَانِ سِرِّ، شَدِی دزد و تَبَاهِ

تا عَوَانان را به قَهْرِ توست راه

بر اثر تلاش و خواهش‌گری آن مأمورِ نهانی یعنی من ذهنی که در درون توست، دزد و تباه شدی و در نتیجه مأمورانِ بیرونی که نماد انسان‌ها است برای مغلوب کردن تو راهی پیدا کردند. [به بیانی دیگر به علت واکنش‌ها و ضعف‌های من ذهنی خودمان است که من‌های ذهنی بیرون می‌توانند به ما ضربه بزنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۶

در خَبرِ بَشَنو تو این پندِ نکو

بَيْنَ جَنِّيْكُمْ لَكُمْ اَعْدَى عَدُوْ

تو این پند خوب را که در یکی از احادیث شریف، از حضرت رسول آمده بشنو و به آن عمل کن «سرسخت‌ترین دشمن شما در درون شماست.» [بدترین دشمن ما همان من ذهنی و فضای درد درونمان است.]

حدیث

«اَعْدَى عَدُوْكَ نَفْسُكَ اَلَّتِي بَيْنَ جَنِّيْكَ.»

«سرسخت‌ترین دشمن تو، نفس تو است که در میان دو پهلویت (درون‌ت) جا دارد.»



با تشکر:

تنظیم کننده متن: سمیه

گوینده: سمیه

منابع: برنامه ۹۳۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com